

گفت‌وگو با آلن بدیو:

فاسد کردن جوان‌ها

ترجمه: مهدی امیر خاتلو



عمل سیاسی ساختن جهانی عادلانه، جهانی غیر از آنچه هست، مشارکت ورزند. و تا این اندازه از علم بی‌خبر نباشند، آن را به دست تکنولوژی یا سرمایه نسپارند.

♣ شما به زنان و مردان جوان هر کدام فصلی اختصاص داده‌اید: آیا فرق میان این دو جنس امروز نیز برای اندیشیدن به مقوله جوانی مهم است؟

بله. سست‌شدن سنت‌ها همان تأثیری را بر مردان جوان نداشته است که بر زنان جوان. به روی زنان جوان درهای بیشتری گشوده شده، آنها ذرده از زیر سرکوب مردان و وابستگی به ازدواج که رسم غالب جهان قدیم بود آزاد گشته‌اند. این تحولات برای آنها چشم‌اندازهای شغلی و امکان‌هایی را فراهم کرده است که پیش از این نبوده. دست‌آخر زنان جوان در جهان معاصر احساس راحتی بیشتری می‌کنند تا مردان جوان، از جمله اینکه در دوران تحصیل نیز عملکرد بهتری دارند. من در جلسات محاکمه مردان جوانی شرکت کرده‌ام که به‌کلی راهشان را گم کرده بودند؛ دلال‌های خرده‌پا، مافیاهای محلی [که پروژه‌های عمرانی را به‌دست می‌گیرند] و ... این مردان جوان خواهانی داشتند که وکیل دعاوی بودند... برای مردان جوان حذف خدمت سربازی نمادی بود از حذف و امحای هرگونه آیین تشرف. در طول هزاران سال مسئله جوانی و رسیدن به بزرگ‌سالی تحت تأثیر رویه‌های ارزش‌تنظیم‌شده‌ای بود که آستانه‌های مربوطه را مشخص می‌کردند. امروز روز مشخص‌کردن دوره‌های مختلف عمر دشوار شده است، از این روست که چیزی به‌عنوان کیش جوانان داریم – حالا هنجار غالب این است که تا می‌توانی جوان بمان، حتی اگر قدرت در دست پیران بماند و ترس از قدرت‌گرفتن جوان‌ها، دارودسته جوان‌ها، بر فضا حاکم باشد... همه اینها نوعی گیجی و سردرگمی عمومی ایجاد کرده است.

♣ در بعضی مداخلات سیاسی اخیرتان شکل دیگری از جوانی ظاهر شده است: جوان‌هایی که به داعش می‌پیوندند. شما از آنها با عنوان «فاشیست‌های جوان» یاد کرده‌اید.

این‌روزها کلمه «افراطی» حساسی باب شده است، اما من همان اصطلاح «فاشیست» را ترجیح می‌دهم، من «فاشیسم» را به‌عنوان نامی برای یک سوبرژکتیوخته جمعی به‌کار می‌برم که مخلوق سرمایه‌داری است و با نوعی گفتار ملی‌گرای هویت‌طلب درآمخته است. فاشیسم سوبرژکتیوته‌ای ارتجاعی است: در حقیقت این‌جوان‌ها غالباً یاسی را از سر گذرانده‌اند که وقتی آدمی چیزی جز یک قاچاقچی خرده‌پا نباشد دچارش می‌شود، همین‌طور سرخوردگی از اینکه نتوانسته‌اند در میدان سرمایه‌داری به قهرمانی بزرگ بدل شوند. آنها هم از پرسه‌زنی‌های بی‌حاصل و فرصت‌طلبانه در میان لذات آنی و دنیوی روی می‌گرداند و هم از قانون خشن و بی‌رحم رقابت و موفقیت. آنها هویت خود را بیرون از آن دو گزینه‌ای تعریف می‌کنند که غالب جوان‌ها برمی‌گزینند: یا تحلیل‌بردن و به تهرساندن عمر در تخطی و امور بی‌واسطه، یا یافتن جایگاه خود در اجتماع، بانکدارشدن یا مدیر استارت‌آپی‌شدن که ناشی در قهرست بازار

 	
رایزنی انتخاباتی صرفاً رایزنی و مذاکراهی در دل نظم موجود است، مانجیگری تفاوت‌های جزئی درون روش واحد اداره امور. چپ درست همان سیاسی را دنبال می‌کند که راست. وقتی انتخابی واقعی میان دو مسیر متفاوت وجود ندارد، نمی‌توان از دموکراسی حرف زد. واقعیت این است که سیاست اولاد هم توپیر چندانی با سیاست سارکوزی نداشته است	
 	

بورس وارد می‌شود. نه‌لیسم آنها ترکیبی است از قهرمان‌گری ایثارگرانه و جنایت‌کارانه با احساس نفرتی کلی از جهان غرب. این نفرت فاشیستی مبتنی است بر شکلی از واپس‌روی سنتی و هویت‌طلبانه، بر بقایای سنتی که، تا حدی از سوی اسلام، به آنها عرضه شده است. اسلام نیست که آنها را به‌سمت فاشیسم سوق می‌دهد، فاشیستی‌شدن است که آنها را به‌سمت اسلام می‌کشاند. مذهب در اینجا تنها نقشی صوری دارد؛ پوششی کلی است که امکان رضامندی سوبرژکتیوته‌ای مایوس را فراهم می‌کند، سوبرژکتیوته‌ای که خیال می‌کند می‌تواند خود را از راه عمل انتحاری و کشتن دیگران نجات دهد.

♣ خودتان چه‌جور جوانی بودید؟ چه چیز در آن سال‌ها شما را به شوق می‌آورد و انگیزه می‌داد؟

من متولد سال ۱۹۳۷ هستم. جوانی من در دورانی یکسر متفاوت گذشت: دوران بعد از جنگ و بازسازی فرانسه، دوره‌ای که هم پویا بود و هم درعین‌حال ساختارمند. تفاوت‌های طبقاتی در آن سال‌ها مشهود بود. جوان‌های طبقه کارگر با برخاسته از محیط‌های دهقانی، تحصیلات‌شان را در ۱۲سالگی تمام می‌کردند، و از هر گروه سنی تنها ۱۰ درصد دیپلم می‌گرفت.

حزب کمونیست در آن‌وقت بسیار قدرتمند بود و به‌واسطه همکاری با نظام ظفرمند شوروی هاله‌ای از قدرت به گردش ساخته شده بود. دو‌جهت‌گیری متفاوت داشت شکل می‌گرفت: بازسازی سرمایه‌دارانه کشور، و جهت‌گیری پرولتری که تجسم‌اش همان حزب کمونیست بود. انقلاب یا سازش؟ یا اینکه هر دو؟

♣ شما به هر دو سو تعلق داشتید؟

بله. من از بین توده‌ها برخاسته بودم، من در خانواده‌ای از طبقه متوسط مرفه به‌دنیا آمده بودم. پدر و مادرم هر دو به «اکول نرمال» [مجل تحصیل نخیکان] رفته بودند و پدرم شهردار سوسیالیست شهر تولوز بود. من مصداق فیگور روشنفکر نوعی هستم (در اکول نرمال درس خواندم و بعد در آزمون استادی شرکت کردم)، و درعین‌حال از نظر فکری پیرو خط انقلاب بودم. دست آخر شاید بگوئید وضعیتی سازشکارانه داشتم، چون از مواهب هر دو طرف برخوردار بودم و در همان سنتی گام برمی‌داشتم که مخاطبان فیلسوف‌های قرن هجدهمی گام برداشتند. جنگ‌های استعماری بود که این بازی دو سویه را برهم زد. تربیت سیاسی حقیقی من از خلال جنگ الجزایر رقم خورد. آنجا بود که مجبور شدم تصمیم قاطع‌ر بگیرم. هر چند همان زمان آدم‌ها را در پاسگاه‌های پلیس پاریس شکنجه می‌کردند... در این لحظه دیگر باید متعهدانه با آنچه روی می‌داد مخالفت می‌کردید، باید زنجیرهای سازشکاری‌تان را می‌گسستید و زندگی‌تان را با تفکرتان هماهنگ می‌ساختید. اولین تظاهراتی که ترتیب دادیم با خشونت تمام سرکوب شد – همه‌جا پوسترهایی در محکومیت «روشنفکران بدبین» به‌چشم می‌خورد. من نیز جزء انشعاب‌کنندگان از حزب سوسیالیست بودم که منجر به تشکیل حزب سوسیالیست متحد (PSU) شد. بعد از شروع مه ۶۸ دیگر مبارزی شده بودم که در افتاتک‌های کارگران، در پروژه‌های عمرانی، و در کارخانه‌ها حضور فعال داشتم. همه این کارها را با نشان ماونئیسم می‌کردم که – در کنار نشان تروتسکیسم – یکی از نیروهای تعیین‌کننده اصلی آن زمان بود.

♣ آب. از آن دوران گفتید. اما شما هنوز هم ماونئیسیت، و عیب‌جوها به همین بهانه به شما حمله می‌کنند.

صد البته. من به فرضیه کمونیسم چنگ زده‌ام و رهایش نمی‌کنم، نمی‌خواهم در جهانی زندگی کنم که تنها فرضیه‌اش سازماندهی اقتصادی و هژمونیک فعلی باشد. نمی‌توانم این چیز دهشتناک بدقواره، این بی‌عدالتی، این واقعیت مسلم را بپذیرم که ۱۰ درصد ساکنان زمین مالک ۸۶ درصد از منابع در دسترس، ۸۶ درصد از سرمایه باشند. به نظر من، ایده کمونیسم هنوز بسیار جوان‌تر از آن است که از مد افتاده باشد یا بخواهند دورش بیندازند. ایده تازه در اول راه سفر تاریخی‌اش است – هنوز عمرش به چند دهه هم نمی‌رسد – حال آنکه سرمایه‌داری که شش یا هفت قرن پیش به‌دنیا آمده، هنوز وضعیت‌های قدیمی را بازتولید می‌کند، همان بی‌عدالتی‌های رژیم سابق – در حقیقت، ۱۰ درصد مذکور کم‌وبیش همان درصد جمعیت اشراف در آن زمان است... باید تصریح کنم که خود به‌خوبی از نقص‌ها و جنایت‌های جوامع کمونیستی آگاهم. من در جوانی ماونئیت شدم چون در ماونئیسم عناصر انتقادی چندی برای گذر از استالینیسم و تغییرش تشخیص دادم. بر دورانی که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه آغاز شد مُهر خطاها و تحریف‌هایی آشکار خورد، از همه مهم‌تر اینکه با وجود بی‌اعتمادی کمونیسم به دولت مرکزگر، در نهایت تلاش نیروهای انقلابی به ساختن دولتی مرکزگراتر و بوروکراتیک‌تر از همه دولت‌های ماقبل خودشان انجامید، دولتی که خود را به دست این وسوسه سپرد که همه معضلات را به کمک خشونت حل کند. فرضیه کمونیسم در همان بدو پیروزی و در ۶۰ سال سخت بعدی زمین خورد و به گل نشست. خب، این باید ما را به اینجا برساند که فرضیه را رها کنیم؟ من این‌طور فکر نمی‌کنم. نباید شکستی مقطعی را به حساب بی‌ شکست ایدئولوژیک تام‌نومنگم بگذاریم.

♣ برداشت‌تان از انتخابات سال بعد و بازگشت نیکلا سارکوزی چیست؟ شما آن کتاچه غضب‌آلود سال ۲۰۰۷تان را به او اختصاص دادید و نامش را گذاشتید «معنای سارکوزی».

من از ژوئن ۱۹۶۸ دیگر رای نداده‌ام، و در این سن‌وسال هم فکر نکنم دیگر وسوسه شوم... معنی ندارد. رایزنی انتخاباتی صرفاً رایزنی و مذاکراهی در دل نظم موجود است، مانجیگری تفاوت‌های جزئی درون روش واحد اداره امور. چپ درست همان سیاسی را دنبال می‌کند که راست. وقتی انتخابی واقعی میان دو مسیر متفاوت وجود ندارد، نمی‌توان از دموکراسی حرف زد. اسم سارکوزی را آوردید. مجبوریم درباره یکی از آدم‌هایی حرف بزنیم که بهشان انرژی دارم! لابد دلیلش این است که هنوز چیزی از حس وطن‌پرستی در من مانده، حسی که یا پدرم به ارث برده‌ام که خودش یکی از اعضای نهضت مقاومت بود، اما به‌رحال نمی‌توانم تحمل کنم که همچو آدم منفوری در راس کار باشم... با این حال، واقعیت این است که سیاست اولاند هم توپیر چندانی با سیاست سارکوزی نداشته است. اولاند حتی به ازکارانداختن توقیفات اجتماعی قبلی شتاب بخشیده است. تئورسین‌هایی مثل امانوئل ماکورون [وزیر اقتصاد و دارایی] کنار دست خود دارد که این کارها را به اسم مدرنیته توجیه می‌کنند. به زعم او مدرنیته یعنی بازگشت به قرن نوزدهم، به لیبرالیسم، یعنی ایدئولوژی طبیعی سرمایه‌داری، که هیچ‌مهری با مقرررات اجتماعی مانند حق کار یا مقرری‌ها ندارد. امروزه این ایدئولوژی از آزادی حرکت کامل برخوردار است چون هیچ دشمن قدرتمندی بر سر راه خود نمی‌بیند. پیشنهاد من این است که ما به فرضیه تنها دشمن واقعی آن چنگ بزنیم: کمونیسم. با این امید است که می‌توان به کار فلسفی ادامه داد، زیرا همه ما خوب می‌دانیم که افلاطون که بود، مردی که دو هزار سال قبل می‌زیست – و مقیاس زمانی فلسفه این است – اما شک نیست که کسی به یاد نخواهد آورد که سارکوزی که بود.

منبع: ورسو

اندیشه

شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۹۵ • سال چهاردهم • شماره ۲۶۷۸ • ۹

شرق روزنامه

بررسی

ضرورت مطالعه جنبش‌های اجتماعی

مهدی خدایی: بیش از نیم‌قرن از بحث درباره چیستی و چرایی جنبش‌های اجتماعی می‌گذرد. همان‌طور که متناسب با فرایند تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در غرب نیاز به شناخت پدیده‌های اجتماعی بسط و گسترش یافت، در ایران نیز فراتر از نیازهای صرفا علمی و دانشگاهی، تمایل برای شناخت جنبش‌های اجتماعی به میزان قابل‌توجهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خصوصا در دو دهه اخیر، فراگیر شد. کتاب «جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیزاسیون» که به کوشش سعید مدنی قهفرخی و با مشارکت جمعی از علاقه‌مندان به مباحث جنبش‌های اجتماعی ترجمه، تدوین و منتشر شده، می‌کوشد به پرسش‌هایی درباره جنبش‌های اجتماعی پاسخ دهد. مقالات کتاب به دو بخش تقسیم می‌شوند: بخش اول شامل مقالاتی است که هر یک ابعاد خاصی از جنبش‌های اجتماعی را بررسی می‌کنند و با اشاره به تجارب عینی می‌کوشند تبیینی نظری– عملی از جنبش‌ها ارائه کنند. بخش دوم کتاب نیز شامل دو مقاله است که اولی عمدتا چارچوب نظری رویکرد دموکراتیزاسیون در آمریکای لاتین، معیار انتخاب برای ترجمه ۱۲ مقاله کتاب، پاسخ به سوالات و ابهامات پیرامون تحولات جاری در ایران است. موضوعات و فحوای مقالات، مباحث دورانی ماست که در حد فاصل گذشته و آینده نوسان دارد: از گذشته می‌آموزد، امروز را تجربه و تفسیر می‌کند و آینده را می‌سازد.

گودوین و جاسپر که برخی مقالات از کتاب آنان انتخاب شده، در پاسخ به ضرورت مطالعه جنبش‌های اجتماعی می‌گویند: چرا جنبش‌های اجتماعی مطالعه می‌شوند؟ اول اینکه شما ممکن است علاقه‌مند به مطالعه جنبش‌های اجتماعی به‌خاطر خودتان باشید، زیرا این جنبش‌ها بخش مشترک و مهمی از دنیای پیرامون شما هستند. ممکن است به سادگی تمایل داشته باشید فقط نظرات معترضان به وضع موجود را تمدن‌ها بسیاری از پژوهشگران افراط‌گرا و بنیادگرا خواهشی از اسلام دارند که در برابر اندیشه و رویکرد اکثریت مطلق جهان اسلام قرار می‌گیرد که در قالب‌های اصلاح‌طلب، اعتدال‌طلب و جنبش‌های وسطیه بروز کرده‌اند. در جهان مسیحیت نیز، ما شاهد افراط‌گری‌هایی هستیم. اندیشه افراط‌گراها در درون هر تمدنی مبتنی بر خودمرکزگاری است. یعنی تعبیرشان از این مسیح را تنها تفسیر ممکن می‌دانند و هر خوانش دیگری در درون مسیحیت و به طریق اولی هر کابوس یکدیگر را در محکوم می‌کنند. این طیف در مقابل اکثریت مطلق مسیحیان معتدل ایستاده است. جالب این است که در عمل افراط‌گرایان همه تمدن‌ها با هم هم‌دست هستند. ازاین‌رو کابوس یکدیگر را درباره تفرق و تنافر رقابیشان تعبیر می‌کنند. جنگ تمدن‌ها به نحوه‌ای که آقای هانتینگتون آن را مطرح کرده‌اند، میان‌فرهنگی است. از این زوایه دولت‌ها واحدهای کوچک‌تری از این فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهند. در معدودی از موارد دولت و فرهنگ یکی هستند. برای نمونه دولت و فرهنگ ژاپن است. یکی از مسائلی که در برخورد تمدن‌ها مطرح می‌شود این است که هانتینگتون نتیجه می‌گیرد در نهایت این تمدن مسیحی و پروتستان سکولار غرب است که در برابر بقیه جهان قرار می‌گیرد. او درمیان‌باره اصطلاح «غرب در برابر همه» را به نام غرب جا زده است. البته آشکار است که قدرتمندترین کشور در جهان غرب هم آمریکاست. بر این اساس، هانتینگتون پس از افول نبرد کاپیتالیسم و سوسیالیسم در دهه ۱۹۹۰ جهان دوقطبی جدیدی را تصویر می‌کند که در آن دو فرهنگ غربی و غیرغربی به رقابت ایستاده‌اند. در این ایماژ فرهنگی، خودمرکزبینی فرهنگ غربی به رهبری آمریکا به‌راحتی قابل مشاهده است.

جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیزاسیون به کوشش: سعید مدنی قهفرخی ناشر: روزنه نوبت چاپ: ۱۳۹۵ قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

ممکن است جنبش‌های اجتماعی را به دلیل علاقه‌مندی به کنش‌های انسانی به‌طور عام یا نظریه اجتماعی به‌طور خاص مورد مطالعه قرار دهید. صاحب‌نظران در زمینه جنبش‌های اجتماعی سؤال می‌کنند که چرا و چگونه مردم این اقدامات را انجام می‌دهند؟ خصوصا چرا آنها با هم این کنش‌ها را دارند؟ این موضوع همچنین سوالاتی است که جامعه‌شناسی را به طور عام و نظریه اجتماعی را به‌طور خاص به پیش می‌برد. جنبش‌های اجتماعی بحث مشهور هزاران درخصوص امر اجتماعی مطرح می‌کنند که چرا مردم با یکدیگر همکاری می‌کنند درحالی‌که ممکن است آنها بسیاری از منافعشان را از طریق فعالیت خودمحورانه یا به‌تنهایی تأمین کنند؟ مطالعه جنبش‌های اجتماعی مسائل اجرایی دیگری را نیز مطرح می‌کند. اگر بتوان فهمید چرا مردم در جنبش‌های اجتماعی مشارکت داوطلبانه دارند، در این صورت می‌توان مشارکت آنها را به‌طور عام نیز فهمید. کنش سیاسی انگاره‌ای از کنش اجتماعی است که به قلب ابتکازه انسانی وارد می‌شود؛ برای مثال آیا مردم به‌خاطر حداکثر منافع مادی فعالیت می‌کنند؟ جنبش‌های اجتماعی یکی از منابع تغییر اجتماعی‌اند؛ در کنار منابع دیگری مانند سازمان‌های رسمی، به‌خصوص بنگاه‌ها که بیشترین منابع را ایجاد می‌کنند، بنگاه‌ها تکنولوژی‌های جدیدی پدید می‌آورند که روش‌های کار و تعامل را با تغییر می‌دهند. بنگاه‌ها همیشه راه‌های جدید را برای کسب منافع از کارکنانشان پدید می‌آورند و محصولات جدید را برای عرضه تولید می‌کنند. این تغییرات عموما روش‌های زندگی مردم را مختل می‌کنند. مردم در برابر این تغییرات واکنش نشان می‌دهند و از طریق انواع جنبش‌های اجتماعی در برابر آنها ایستادگی می‌کنند، اما درحالی‌که سازمان‌های رسمی منبع اصلی تغییر تکنولوژیک هستند، آنها همچنین منبع تغییر در ارزش‌ها و در نظم اجتماعی‌اند. در جوامع مدرن با نظام‌های اقتصادی و سیاسی پیچیده، بوروکراسی‌های بزرگ خواهان کنترل و ثبات اقتصادی و سیاسی هستند. بنابراین آنها تلاش می‌کنند هر چیزی را برای پیشگیری از وقوع موارد غیرمنتظره، عادی کنند. آنها در برابر تغییرات در روابط مالیکت که به‌عنوان مثال یکی از مؤلفه‌های سرمایه‌داری است، مقاومت می‌کنند. بنابراین ارزش‌ها و باورهای سیاسی اغلب از بحث و تلاش جنبش‌های اجتماعی حاصل می‌شود، چرا جوامع به طور پایان‌ناپذیری خودشان را بی‌کم‌وکاست بازتولید نمی‌کنند؟ اغلب این جنبش‌های اقتصادی هستند که راه‌های جدید گذار جوامع و روش‌های جدید اداره آنها را توسعه می‌دهند. جنبش‌های اجتماعی بخش مرکزی «جامعه مدنی» یا «سپهر عمومی» هستند که در آنها گروه‌ها و افراد درباره آینده‌شان بحث و گفت‌وگو می‌کنند. جنبش اجتماعی زیادی در چهل سال گذشته به وجود آمده و مردم در این جنبش‌ها، با به‌جریان‌انداختن و اداره‌کردن جنبش‌ها، دانش زیادی آنباشت کرده‌اند. سرانجام اگر شما مطالعه اخلاقی محور اجتماعی دارید، باید جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کنید. جنبش‌های اجتماعی نقش حیاتی در جوامع معاصر ایفا می‌کنند.

حیاتی که خود را نه به سرسپردگی بسپارد و نه به ارضای غرایز اولیه. حیاتی که در آن سئوژه خود را به‌مثابه سئوژه برمی‌سازد. من چهار حوزه می‌شناسم که حقیقت در آنها خود را عیان می‌کند، همان‌هایی که من چهار رویه پراساختن حقیقت نامیده‌ام: هنر، عشق، سیاست و علم. خواست من از جوان‌ها این است که در این چهار شرط سیر کنند؛ با هنر در تمام اشکالش مواجه شوند؛ در عشق وفاداران وارد شوند و برای مدتی طولانی بمانند؛ و در